

شاخصه های عرفان کاذب

در این مقاله به نقد و ارزیابی یکی از جریانهای موجود جهان اسلام که بنام عرفانهای کاذب شهرت دارد، پرداخته شده است.



در این مقاله به نقد و ارزیابی یکی از جریانهای موجود جهان اسلام که بنام عرفانهای کاذب شهرت دارد، پرداخته شده است.

چکیده

در این مقاله به نقد و ارزیابی یکی از جریانهای موجود جهان اسلام که بنام عرفانهای کاذب شهرت دارد، پرداخته شده است. علت اصلی پرداختن به این جریان ها، آشنایی جوانها با این تفکرات منحرف در جهان اسلام می باشد. نقد و ارزیابی مبانی جریان عرفان کاذب و هم چنین آگاهی جوان از خطرات گرایش به این جریانها هدف اصلی مقاله حاضر است. در ساختار مقاله به نقش رهایی بخش و معنوی قرآن به عنوان نمونه ناب عرفان در جهان معاصر پرداخته خواهد شد و جریان عرفان حقیقی بررسی می شود. در پایان نیز الگوی سیروسلوک امام خمینی به عنوان عرفان اصیل تحلیل می شود.

کلیدواژگان

قرآن کریم؛ عرفان حقیقی؛ عرفان کاذب؛ امام خمینی سلوک عرفانی؛ جریان شناسی

مبانی شناخت در اسلام

امر شناخت و معرفت هم نزد فلاسفه، عرفا و اندیشمندان جایگاه ویژه ای دارد و هر یک به تناسب دیدگاه خود به این بحث، نظرات عمیق و گسترده ای در این باب داشته و دارند. پیامبر اکرم(ص) خطاب به یکی از انصار که از او درباره اهمیت شرکت در تشییع جنازه یا حاضر شدن در مجلس علما سؤال کرده بود، فرمودند: حاضر شدن در مجلس مرد دانشمند از شرکت در تشییع جنازه، دیدار از هزار بیمار، برپا ایستادن برای عبادت در هزار شب، روزه داشتن هزار روز و صدقه دادن هزار درهم به فقرا و گزاردن هزار حج مستحبی و حضور در هزار جنگ در راه خدا- جز جنگ واجب- و دادن مال و جان در این راه بیشتر ارزش دارد. حضرت امیرالمومنین(ع) نیز در این باره به کمال فرموده اند: ای کمال! هیچ حرکت و کاری نیست جز این که در آن به شناختی نیازمندی.

امام صادق(ع) در این خصوص فرموده؛ روز قیامت، خون شهدا را با مرکب خامه دانشمندان در دو کفه ترازو می گذارند، سپس مرکب خامه دانشمندان بر خون شهدا فزونی می یابد. (بحارالانوار، 14/2) معرفت و شناخت و علم و آگاهی آنقدر مهم و حیاتی است که حتی قبل از ایجاد هستی، وجود داشته است.

علم، قبل از وجود و هستی بوده است. معنی این سخن آن است که خداوند متعال اول علم به وجود آوردن هستی را داشته است سپس به خلق موجودات پرداخته است. بنابراین شناخت و معرفت و علم و آگاهی لازمه انجام هر کاری است و انسان به تبع آموزشی که از حضرت حق تعالی فرا گرفته لازم است که قبل از بیان هر گفتاری و انجام هر کاری، معرفت و شناخت درست و کامل پیدا نماید تا بتواند آن سخن یا آن کار را به درستی و تمامی به انجام برساند. پیامبر اکرم(ص) فرموده سلیمان پیامبر را بین این که: مال، ملک و دانش داشته باشد، مخیر کردند. حضرت سلیمان(ع) علم و دانش را انتخاب کرد. وقتی او دانش را برگزید، ملک و مال را نیز به او دادند (جالفصاحه 1538/9)

معنی شناخت

معنی شناخت در فرهنگ لغات مختلف چنین است: فرهنگ معین: شناسایی، دریافت، معرفت (معین، 479/3) و عرفان، معرفت، شناسایی، عرّفه، علم، شناختن (دهخدا، 987/12) بعضی، شناخت را به معنی آگاهی می دانند و عده ای نیز شناخت را به معنای اطلاع یافتن، پی بردن به حقیقت چیزی و درک درست و واقعی از امور می دانند. بعضی نیز شناخت را به معنای دانایی و فهم درست امور دانسته اند.

به عبارت دیگر می توان گفت که: انسان در فرآیند تعامل و روابط دائم با جهان خارج از خویش، تحت تأثیر عوامل گوناگون قرار گرفته و نشانه های متعددی را درک می کند. این تأثرات در مغز و بازتاب می یابد، بازتاب جهان خارج در مغز انسان و ذهن را شکل می دهد که باعث شناخت او می شود. براساس آنچه گفته شد می توان گفت که شناخت عبارت از: علم و آگاهی دقیق و درست از وضعیت امور و اشیاء است.

امکان شناخت

انسان برای گرایش یا دوری از چیزی، درباره آن چیز علم و آگاهی داشته باشد. اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا امکان شناخت وجود؟ سوفسطاییها معتقدند که امکان شناخت وجود ندارد! در مقابل آن ها فلاسفه معتقدند که شناخت امکان دارد. فیلسوف کسی است که بر اساس عقل محض و استدلال و برهان به شناخت می پردازد. و به همین جهت دلایل فلاسفه برای انسان حقیقت جو قابل قبول و منطقی است.

اگر از نظر سفسطه گرایان که با عقل و منطق و فطرت انسان جور در نمی آید، مشاهده می کنیم که امکان شناخت برای بشر وجود دارد (فرقان، 72) بزرگترین دلیل این امکان هم، تمدن فعلی بشر، ماحصل علوم تجربی، دیدگاههای منطقی و قوانین فیزیک، شیمی، طب، صنعتی و... می باشد.

اگر امکان شناخت وجود نداشت، هیچ قانونی شناخته نمی شد! سعدی درباره امکان شناخت گفته است: برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار. شناخت و معرفت و علم و آگاهی، بهترین و لازمترین مقدمه برای اثبات یا انکار چیزی و اقبال یا ادبار به آن است.

اندیشمندان و خردمندان، شناخت را مبنای اندیشه، گفتار و کردار خویش قرار می دهند و برعکس افراد جاهل، سطحی نگر و گرفتار هوای نفس، ظن و گمان و هوای نفس را مبنای اندیشه، گفتار و اعمال خود قرار می دهند. به عبارت دیگر، پایه همه فعل و انفعالات، حرکتها و موفقیتهای انسان دانا، شناخت دقیق اوست. خداوند متعال در تفاوت گفتار براساس علم و سخن بر مبنای گمان را این طور بیان فرموده اند: آن ها علم به آن ندارند و فقط از گمان پیروی می کنند (نساء، 157) لذا اگر از هوسهای آن ها بعد از آن که علم و آگاهی برایت آمده پیروی کنی، هیچکس در برابر خدا از تو حمایت نخواهد کرد (رعد، 37)

در این آیات و آیات متعدد دیگر، علم در برابر گمان، هوس و تصورات غلط آمده است. در واقعه سجده آدم بر فرشتگان، نکته مهمی که باعث شد فرشتگان به مقام آدم (ع) کرنش کنند و اقناع شوند که مقام آدم از آن ها برتر است علم و شناخت آدم این بود که خداوند به فرشتگان فرمود: اگر راست می گوئید نامهای این چیزها را برای من بگوئید! فرشتگان گفتند: پاک خدایا! ما را دانشی نیست جزء آنچه تو به ما آموخته ای. تویی دانای حکیم آنگاه خداوند فرمود: ای آدم! آن ها را از نامها و حقیقتها آگاهی ده. پس چون آدم فرشتگان را آگاه کرد، خداوند فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهان آسمانها و زمین را میدانم (بقره، 33)

در جای دیگر نیز خداوند سبحان هدف از ارسال پیامبر اسلام (ص) را نجات مردم از گمراهی و پاک و پاکیزه سازی آن ها به وسیله کتاب و حکمت اعلام فرموده است (جمعه، 2) و انسان با معرفت و شناخت، بینا و نورانی و انسان گمراه و بی معرفت و فاقد شناخت، کوردل و تاریک معرفی شده اند (رعد، 2)

منابع شناخت

منابع شناخت؛ فطرت، عقل، تجربه و تاریخ، وحی آیات و روایات، دل و طبیعت می باشد.

1. فطرت

بعضی از شناخت های بشر، فطری است. یعنی در نهاد و وجود او، این قدرت وجود دارد که میان دو چیز، یکی را بهتر از دیگری بداند و این شناخت درست و مطابق واقع است. شناخت خدا و کمال مطلق جلوه بارز این منبع الهام بخش فطری است.

مثلا همه انسان ها غیر از افراد معدودی که به وسیله احاطه گناه بر شخصیت آن ها آینه فطرت شان غبار گرفته و مکدر

شده است و قدرت تشخیص را از آن ها گرفته است تأیید می کنند که: راست گویی خوب و دروغگویی بد است. یا امانتداری خوب و خیانتکاری بد است. خداوند متعال می فرماید دین گرایی در فطرت بشر است (روم، 30) و فجور و تقوا را به انسانها الهام کرده است (شمس، 8) امام علی(ع) فرموده اند: علم و آگاهی بر دو نوع است: علم فطری و علم اکتسابی، علم اکتسابی اگر هماهنگ با علم فطری نباشد، مفید واقع نمی شود (نهج البلاغه، حکمت 339)

2. عقل

عقل انسان که از آن با عنوان <laquo>حجت یا پیامبر درونی</raquo> نام برده شده است هم از منابع مهم شناخت است. چنان چه عقل انسان اسیر: شهوت، غضب، هواهای نفسانی نباشد، می تواند به عنوان یک منبع مهم و قابل اعتنا و قبول موجب شناخت انسان شود. علوم عقلی و استدلالی بر همین اساس شکل گرفته و پرده از روی مجهولات زندگی بشر برداشته اند. نکته خیلی مهم و شگرف آن است که سایر منابع شناخت هم توسط عقل کارایی می یابند و اگر این منبع در وجود کسی نباشد اسیر هوی، هوس، غضب و شهوت می گردد.

پیامبر اکرم(ص) فرموده است: همه خوبیها را با عقل میتوان یافت و هر کس عقل ندارد، دین ندار (نهج الفصاحه، 951 و 3155) و نیز فرموده اند پاداش مردم در قیامت به اندازه عقولشان است. پایه شخصیت انسان، عقل اوست و هوش، فهم، حافظه و دانش از عقل سرچشمه می گیرند و عقل انسان را کامل می کند و عقل، راهنما و بیناکننده و کلید کار انسان است (اصول کافی 1/ 12) خواجه عبدالله انصاری هم در مناجاتهای عارفانه خویش گفته است: خدایا! آن را که عقل بدادی، چه ندادی و آن را که عقل ندادی، چه بدادی؟! امام علی (ع) در این باره فرموده اند: سرمایه ای از عقل سودمندتر نیست و عقل برای کافی است که راه گمراهی را از رستگاری نشانت دهد (نهج البلاغه، حکمت 113)

خداوند عقل را نعمتی بزرگ برشمرده است. در روایات معتبر آمده که عقل مخاطب اوامر و نواهی خداوندی است و از عقل در برابر کارهای انسان مؤاخذه می شود. هم چنین از روایات به دست می آید که دینداری و اخلاق مداری انسان ریشه در عقل دارد و از لوازم ذاتی عقل، دین و حیاست. عقل آدمی یک قوه ای است که با به کارگیری آن به فعلیت می رسد و آنچه مهم است این که عقل به کار گرفته شود و به فعلیت درآید. پس عقل آدمی استعداد دارد و اگر بخواهد از قوه به فعلیت برسد، یک مبدأ تحریکی می خواهد.

اینجاست که نیازمند خداوند است تا به عنوان معلم به عقل کمک کند تا از قوه به فعلیت درآید. از این رو درباره نقش وحی و بعثت پیامبران به تعلیم الهی اشاره شده است خداوند برای این که انسانها از دیگران بریده شوند و تنها به او وصل شوند، هر از گاهی شرایطی را پدید می آورد تا انسانی که به اسباب، دل بسته و پیوند خورده از آن بریده شود و بداند که این اسباب تأثیرگذار نیست، بلکه این خداوند مسبب بالاسباب است که تأثیر را در این چیزها قرار داده است.

3. تجربه و تاریخ

یکی دیگر از منابع شناخت <laquo>تجربه</raquo> است. وقتی فرضیه ای طرح می شود و آن فرضیه در مرحله عمل جواب می دهد و ثابت می شود و بارها نیز درستی آن در عرصه عمل و تکرار تأیید می شود، تبدیل به تجربه می شود. علوم تجربی بر همین مبنا بنا شده اند و اکنون دانش بشر در عرصه علوم تجربی پیشرفت های زیاد و توسعه حیرت انگیزی یافته است. بخشی از شناخت انسان به وسیله استفاده از علوم تجربی حاصل می شود. و یافت ههای علوم تجربی می تواند یک منبع الهام بخش شناخت برای انسان باشد.

خداوند فرمود آیا در زمین به گردش و جستجو نپرداختند تا دلائل دیدن نشانه ها و سنت ها و آثار گذشتگان و... صاحب دلهایی شوند که حقیقت را درک کند و گوش هایی شوند که با آن حرف حق را بشنوند (46 حج) سفرهای علمی و تجربی، کاری ارزشمند و راهی مطلوب برای گسترش شناخت است. زمین و زمان کلاس درس است و کسانی که عبرت نمی گیرند سزاوار توبیخ هستند. عقل، گوش و چشم ابزار شناخت هستند.

در تفسیر اطیب البیان هم آمده است: چرا مردم در روی زمین سیر نمی کنند تا از آثار باقیمانده قراء شهرها و آبادی ها هلاک شده عبرت بگیرند و تعقل و تفکر کنند که چه شد که این امت ها نابود شدند. خداوند سبحان در این آیات هم مردم را به سیر و سفر در زمین و دیدار آثار گذشتگان و عبرت گرفتن از آن ها و کسب تجربه دعوت نموده است.

تاریخ نیز حاوی تجربیات فردی و جمعی بشر است. با مطالعه تاریخ نیز می توان به شناخت رسید. انسان می تواند با بررسی زندگی گذشتگان و دیدن آثار کارهای آن ها، متوجه شود که اعمال مختلف چه آثار و عواقبی دارد. شهید مطهری

در این باره گفته است: یک منبع دیگر شناخت که مخصوصا امروز به آن اهمیت می دهند و قرآن نیز به آن اهمیت زیادی داده است «تاریخ؛» است. یعنی از نظر قرآن، غیر از طبیعت و عقل و دل، یک منبع دیگر شناخت هم وجود دارد که عبارت از تاریخ است.

4. وحی آیات و روایات

یکی از بزرگترین منابع شناخت بشر، چه از جهت کیفیت و چه از نظر کمیت وحی است. خداوند متعال که از جهت علم و حکمت و احاطه به زمان و مکان و شناخت نیازهای انسان موجود منحصر به فردی است و به تمام نیازهای روحی و جسمی بشر و راههای مناسب ارتباط او با جهان هستی و سایرین آگاهی کامل و مطلق دارد، برای سعادت بشر دستورالعمل کامل و جامعی فرستاده است که این دستورالعمل سرچشمه از حکمت بالغه و عقل مطلق او دارد. علاوه بر این مزیت، این دستورالعمل فاقد هرگونه خطا و اشتباه است و می تواند به عنوان یک منبع و تمام شناخت، مورد توجه قرار گیرد.

خداوند متعال فرموده امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین جاودان و دستورالعمل کامل زندگی شما پذیرفتم (مائده، 3) از نکات مهم وحی، دادن شناخت ماوراءالطبیعه به انسان است. امور و علومى که انسان نمى تواند به هیچ وجه آن ها را از طریق عقل، فطرت، علوم تجربی و سایر منابع شناخت، به دست آورد. لذا قرآن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران به خوشبختی و دنیوی و سعادت اخروی است (بقره، 3) این کتاب بیانگر راه درست و کتاب حق و هدایت و معجزه جاودانه است.

هرگز مطلبی که به تردید در حقانیت و آسمانی بودن قرآن بینجامد در کران تا کران آن وجود ندارد؛ نه تضاد و تناقض و نه ادعاهای بدون دلیل و برهان. . یعنی: هرگز باطلی در آن راه ندارد و علوم آن برهانی و عقلی است و هرگز بر آن تعبیر و تحریف عارض نمی شود و مقدمات علوم آن همه از یقینیات می باشد که هیچ توهّم و شائبه ای در آن نیست.

امیرالمؤمنین علی(ع) در این باره فرموده است: خداوند به وسیله وحی و با زبان پیامبرش، کارهای خوب و بد و بایدها و نبایدها را به شما ابلاغ کرد و اوامر و نواهی را آموزش دارد و راه عذر را بر شما بست و حجت را بر همگان تمام نمود (نهج البلاغه، خطبه 86) و قرآن فرماندهی بازدارنده از بدیها و سакتی گویا و حجت خدا بر مخلوقات است (همان، 183) خداوند پیمان عمل کردن به قرآن را از بندگان گرفته و آن ها را در گرو دستوراتش قرار داده است. نورانیت قرآن را تمام و دین خود را به وسیله آن کامل فرمود و پیامبرش را هنگامی از جهان برد که از تبلیغ قرآن فراغت یافته بود.

5. قلب دل

دل نیز یکی از منابع شناخت است. شناخت دل، منوط به دوری انسان از گناهان و پاکسازی نفس از رذایل اخلاقی است. چنان چه انسان موفق شود از گناهان کناره گیری نماید و به تزکیه نفس خویش بپردازد و زنگار از آینه دل بزداید، در آن نور خدا و حقایق هستی را مشاهده می کند. بنابراین روش بهره برداری از این منبع تهذیب نفس و پاک نگهداشتن آن از زنگار گناهان است. پاک پیامبر(ص) در آنچه را که در معراج دید، هرگز دروغ نگفت. پیامبر گرامی با قلب مصفای خویش پروردگار دانا و توانا و فرزانه را با دیدن نشانه های به تفکر دید و با چشم دل، ذات بی همتا و یکتای او را دریافت.

علامه طباطبایی هم در المیزان در این درباره نوشته است: برای انسان یک نوع ادراک شهودی هست که وراى ادراکهایى است که با یکی از حواسهای ظاهری و یا باطنی خود دارد. ادراکی است که نه چشم و گوش و سایر حواس ظاهری واسطه اند و نه تخیل و تفکر و سایر قوای باطنی. مانند این که ما مشاهده می کنیم که موجودی هستیم که می بینیم که در این درک عیانی و شهودی نه چشم ما واسطه است و نه فکر ما. و این کار نفس است که قرآن کریم از آن تعبیر به فواد فرموده است.

امام علی(ع) درخصوص ارزش پاکسازی دل از گناهان و مقام شامخ صاحبان دلهای پاک فرموده اند: پاداش مجاهد شهید در راه خدا، بزرگتر از پاداش انسان عقیف پاکدامنی نیست که قدرت بر انجام گناه دارد و آلوده نمی شود، همانا انسان عقیف پاکدامن، فرشته ای از فرشته هاست (نهج البلاغه، 474) پیامبر اکرم(ص) درباره اهمیت دل فرموده اند: در تن پاره گوشتی است که وقتی به صلاح آید تمام بدن سالم می شود و وقتی فاسد شود همه بدن فاسد می شود و آن قلب است. و نیز فرمود: هر چیز معدنی دارد و معدن پرهیزگاری دل عارفان است (نهج الفصاحه احادیث 862 و 891)

6. طبیعت

یکی دیگر از منابع شناخت بشر، طبیعت است. خداوند متعال در عرصه آفرینش موجودات، راز و رمزها و قوانین و مقرراتی به ودیعه نهاده است که انسان با تعمق و تفکر در آن ها می تواند دایره شناخت خویش را گسترش دهد. قوانین: علت و معلول، نظم و ناظم و... ازجمله رمز و رازهایی هستند که انسان را به علم و آگاهی می رسانند. توجه به سنتهای الهی، زندگی موجودات زنده، خواص گیاهان و فواید سایر موجودات، منبع عظیمی از علم و آگاهی را در اختیار بشر قرار می دهند.

در این خصوص همین بس که گفته شود بسیاری از اختراعات و اکتشافات بشر محصول توجه دقیق انسان به قوانین طبیعی، وضعیت موجودات و سنتهای الهی بوده است. شهید مطهری معتقد بود یکی از منابع شناخت، طبیعت است. طبیعت یعنی عالم جسمانی، عالم زمان و مکان، عالم حرکت، همین عالمی که در آن زیست می کنیم و با حواس خودمان با آن در ارتباط هستیم. کمتر مکتبی است که طبیعت را به عنوان یک منبع شناخت قبول نداشته باشد، ولی هم در قدیم و هم در حال حاضر علمایی بوده و هستند که طبیعت را منبع شناخت نمی دانند.

افلاطون طبیعت را منبع شناخت نمی داند، چون رابطه انسان با طبیعت از طریق حواس است و جزئی است و او جزئی را حقیقت نمی داند. او منبع شناخت را درواقع همان عقل می داند با نوعی استدلال، که خود افلاطون این متد و روش را $\lambda\alpha\gamma\omega\varsigma\ \delta\iota\alpha\ \kappa\iota\tau\eta\kappa\eta\varsigma$ می نامد. حتی دکارت که یکی از دو فیلسوفی است که علم را در مسیر جدید انداختند، با این که یک فیلسوف طبیعت گر است و با این که یک مردی است که بشر را دعوت به مطالعه طبیعت کرده، برای طبیعت از نظر منبع شناخت بودن و برای حواس از نظر ابزار شناخت بودن ارزشی قائل نیست.

می گوید طبیعت را باید مطالعه کرد و از طریق حواس هم باید مطالعه کرد ولی این ما را به حقیقتی نمی رساند، علمی به ما می دهد که به کار ما می خورد بدون این که بتوانیم مطمئن باشیم که آن چیزی که ما می شناسیم همان طور است که ما می شناسیم؛ ارزش عملی دارد نه ارزش نظری و شناختی ولی این ها در میان صاحب نظران جهان کم هستند؛ اکثر صاحب نظران، طبیعت را منبعی برای شناخت می دانند.

چیستی عرفان

عرفان در لغت به معنای شناختن و دانستن بعد از نادانی آمده است. از نظر اصطلاحی، نام علمی است از علوم الهی که موضوع آن شناخت حق و اسما و صفات دوست است راه و روشی را که اهل الله برای شناسایی حق، انتخاب کرده اند عرفان می نامند (دهخدا، 178 / 23) عرفان و شناخت حق به دو طریق میسر است: یکی، به طریق استدلال از اثر به مؤثر و از فعل و از صفات به ذات پی بردن است که این راه مخصوص حکما، فلاسفه و اندیشمندان است. دوم، طریقه تصفیه باطن و تهذیب نفس و پاک سازی درون از بیگانه و زینت بخشیدن به روح است که این روش انبیا، اولیا و عرفا است و در این طریق کشف و شهود، تنها مجذوب شدگان پروردگار، توان گام نهادن را دارند.

اصطلاح $\lambda\alpha\gamma\omega\varsigma\ \epsilon\alpha\ \delta\iota\alpha\ \kappa\iota\tau\eta\kappa\eta\varsigma$ و $\lambda\alpha\gamma\omega\varsigma\ \epsilon\alpha\ \delta\iota\alpha\ \kappa\iota\tau\eta\kappa\eta\varsigma$ که ناظر به رویکردی خاص و دارای مسائلی ویژه است، در قرن سوم هجری معمول شد و در کلمات عارفان برجسته قرن سوم، مطرح شده است. احتمال دارد که ریشه این کلمه، در قرن دوم هجری پا گرفته باشد. نخستین شخص از حکیمان اسلامی که عرفان را به معنای مصطلح، داخل حکمت و فلسفه کرد، شیخ الرئیس ابوعلی سینا بود. وی دوفصل مهم از کتاب اشارات خود نمط نهم و دهم را به شرح مقامات عارفان و اسرار و کرامات آنان اختصاص داده است.

چیستی عرفان کاذب

عرفان از ریشه معرفت و شناخت است و تعریف آن در حوزه اسلامی مرتبط با شناخت هستی با محوریت الله می باشد. یعنی طبق دیدگاه اسلامی، نمی توان خداوند را از عرفان اسلامی و تعریف آن به دور دانست. برخلاف دیگر عرفان ها که ممکن است بیشتر به شناخت انسان توجه داشته باشد. در عرفان های اسلامی شناخت الله محور قرار می گیرد، یعنی اگر انسان محور قرار گیرد از تعریف عرفان اسلامی دور خواهیم شد. اصطلاح عرفان کاذب یک اصطلاح تناقض نماست، اگر حتی عرفان را به مفهوم دیگرش یعنی شناخت مطلق بدانیم، یک نوع شناخت شهودی از هستی است که در کنار شناخت فلسفی و عقلانی از هستی که فلاسفه به آن معتقدند قرار می گیرد.

بنابراین می توان گفت عرفان کاذب معنا ندارد، یعنی این، اصطلاح نادرست و نارسایی است. عرفان یعنی شناختی از هستی، یعنی وقتی شناختی صورت می گیرد، دیگر معنا ندارد که بگوئیم کاذب، مگر این که در روش ها، این اصطلاح را

به کار ببریم، یعنی اصطلاح کذب را در مورد روش ها به کار ببریم. یعنی بگوئیم این عرفان از نظر روش، باطل و غلط است. عرفان باطل اصطلاح درست تری نسبت به عرفان کاذب یا دروغین است. عرفان کاذب یعنی عرفانی که در روش های خود مسیر درستی را طی نمی کند تا به معرفت مورد نظر برسد.

همان طور که اگر بخواهیم در علوم تجربی، تحقیقاتی را انجام دهیم باید حتما از روش های آزمون و خطا و تجربه و. . استفاده کنیم و اگر از روش های دیگر غیر علمی استفاده کنیم، به نتایج درستی دست پیدا نمی کنیم. در عرفان یعنی شناخت هستی، دو روش معتبر وجود دارد که در طول تاریخ مورد استفاده قرار گرفته که یک روش آن فلسفی بوده که عقلانی محض است و روش دیگر شهودی است که در حقیقت از راه دل و تهذیب نفس انجام می شود. پس اگر تهذیب نفس را به عنوان یک روش قرار دهیم، در حقیقت نمی توان گفت که کسی که این روش را به کار می برد باطل و کاذب است، هر چند که ممکن است روش اشتباه باشد. می توان گفت که روش، روش کاذبی است.

شاخصه های عرفان کاذب

از دیدگاه اسلامی عرفان یعنی شناخت شهودی از هستی که با محوریت الله باشد. اگر این تعریف را بپذیریم عرفان های کاذب یا باطل مانند عرفان های سکولار محوریت را از الله سلب می کنند. لذا در عرفان اسلامی که هستی را مساوی با وجود می دانیم و وجود را مساوی با الله می دانیم در این گونه عرفان ها آن را سلب می کنند. با چنین کاری از عرفان های اصیل دور شده و وارد عرفان های کاذب می شویم.

اگر با محوریت انسان به شناختی دست پیدا کنیم و خداوند را از هستی حذف کنیم و جدا از محوریت خداوند به شناخت هستی بپردازیم و مطالبی را بیان کنیم در حقیقت دچار بحران هویت شده ایم و در نتیجه با حذف محوریت الله، بحران هویتی در عرفان به وجود می آید. عرفان های کاذب عرفان های اومانیستی یا سکولار هستند که مرکز عرفان اصیل را جابه جا کردند، یعنی محوریت اصلی موضوعی را برداشته و اصلی غیر الهی به جای آن قراردهند که محور جدید به عنوان مبانی تفکر و حرکت جایگزین حقیقت واقعی می شود. چنین مشکلی در عرفان های کاذب به عنوان شاخصه اصلی قابل شناسایی و ردیابی است.

علل گرایش و تفات در عرفان حقیقی و کاذب

انسان در زندگی به ابعاد معنوی گرایش دارد. این یک کشش فطری است. راه معقولی که در این زمینه دین به ما معرفی کرده عرفان متکی بر عقلانیت و شریعت است. اما کسانی که به دلایلی از این عرفان شناخت ندارند و یا از دین بی بهره هستند به دنبال روش های بدون تکلف و همراه با لذایذ مادی هستند. به همین دلیل از گذشته تا امروز بازار عرفان های دروغین داغ بوده. گرایش به معنویت در عصر حاضر علاوه بر نیاز های فطری بشر علل دیگری نیز دارد. در جهان متجدد و بعد از نهادهای شدن گرایش های مستحکم پوزیتیویستی میل به معنویت شکل گرفته است.

تمایل به معنا و معنویت در دل انسان مدرن تعجب برانگیز نیست، چراکه در طول تمامی اعصار ایجاد علاقه به معنویت در تمامی جوامع منقطع از آن قابل پیش بینی بوده است. وانگهی، میل به هدف والا جزء نیازهای فطری انسان است و گویا مدرنیته نتوانسته آرمانی را به مثابه هدف والا فراهم و از آن دفاع کند. دلایل گرایش جوانان به عرفان های کاذب بسیار متنوع و بعضا منحصر به فرد است.

اما علت اصلی گرایش، نهفته در ویژگی ماهوی عرفان های کاذب دارد. این ویژگی چیزی جز ترویج معنویت خالی از تکلف و سختی، معنویت این جهانی و همخوان با دستاوردهای لذت بخش و مادی مدرنیته نیست. راه تشخیص معنویت حقیقی از کاذب متنوع است. اما راهکار بنیادین این تشخیص اشاره به این نکته کلیدی است که عرفان حقیقی بر مبانی و مبادی مستحکم و بر معرفت شناسی عقلانی استوار است. حال آن که عرفان های کاذب همواره فاقد مبانی و معرفت شناسی استوار است و یا لاقابل به ارائه مبانی می پردازند که در برابر عقلانیت عرفان حقیقی بسیار ضعیف و نحیف است.

جنبش های نوپدید دینی اشاره به هر گروه و حرکتی اجتماعی دارد که مبتنی بر مولفه های مدرنیته، تفسیر جدیدی از دین و معنویت ارائه می دهند. چنین تفسیر تجربه گرایانه ای که اغلب شبیه نحله های عرفانی به نظر می رسد، تفاوت های بسیاری با عرفان حقیقی دارد.

این تفاوت ها را می توان به دو قسم تفاوت ظاهری و تفاوت بنیادین تقسیم نمود. تفاوت های ظاهری بسیارند و در انواع

رفتار رهبران و پیروان، دستورات و اعتقادات جزئی قابل مشاهده هستند، اما برای شناخت اساسی تفاوت های عرفان حقیقی از عرفان کاذب می بایستی به تفاوت های بنیادین توجه کرد؛ بدین معنا که در عرفان حقیقی اصالت با متافیزیک دینی و خدامحوری است اما در عرفان کاذب نگاهی تجربه گرایانه و پراگماتیسمی حاکم است، تعبیر متافیزیکی با عینک این جهانی سامان می پذیرد و اصالت با انسان اومانیزم است. در آموزه های دینی ما توجه به خداوند و ذات اقدس الله و توجه به علایق و بنیادهای فکری و عقلی بشری ریشه در فطرت انسان دارد.

خدا غریزه حقیقت یابی و پرستش را در انسان قرارداده تا این که انسان به انسان کامل شدن سیر کند و به مقام خلیفه الهی برسد. عشق به کمال و عقل فطری برای شناخت حقیقت و خداوند در انسان قرار داده شده است. شیوع عرفانهای کاذب در نتیجه خلأ معنوی نتیجه جهان صنعتی است. نتایج یا سوء استفاده هایی که از نظر اجتماعی و یا با تبلیغ بعضی مذاهب دیگری در این عرفان ها صورت می گیرد از آسیب های فردی واجتماعی این محافل است. این دو در اهداف و راه های رسیدن به اهداف تفاوت دارند.

عرفان های کاذب با یکسری خلأهایی که عموماً در قرن بیست و یکم در زمینه کمبود معنویت و عواقبی که از صنعتی شدن در جهان روی داد این فضا را برای طرح مباحث درون نگری، توجه به خویشتن، اعتماد به نفس و چیزهایی از این قبیل مناسب دیدند و به آن ها پرداختند. هدف عرفان واقعی هدف بسیار عالی و والایی است و فوق العاده و ماورایی است که در مورد عرفان های کاذب این چنین نیست. تفاوت دیگر این دو درپایه های تئوریک آن ها است. عرفان های کاذب پایه های تئوریک خیلی قوی ای ندارند درحالی که عرفان واقعی پایه های تئوریک فوق العاده ای دارد. عرفان علمی است که معرفت خدا و صفات ذات خدا از طریق عین الیقین و حق الیقین صورت گیرد.

یعنی اگر کسی خدا را با اوصاف و صفاتش شناخت و این شناخت از روی آگاهی بی واسطه که علم الیقین به آن می گویند. هم چنین از طریق حق الیقین باشد یعنی فرد به آن صفات الهی خودش متعلق و متحقق شود و آن صفات را از آن خودش کند، این عرفان حقیقی است. اما در عرفان های کاذب یا دروغین هدفشان بیشتر به یک نوع آرامش رسیدن یا لذت بردن فردی است که ادعای عرفان می کند. به شناخت کاذبی می رسد که با این شناخت لذتهایی ببرد که لذت ها با مسائل زمینی آمیخته می شود. هدف آن ها با هدف عرفان حقیقی که گفتم متفاوت است.

برخی تصوّر می کنند مفاهیم مطرح شده در عرفان های نوظهور با معنویت اسلامی سازگار است و حتی این مفاهیم را همان آموزه های اسلامی می انگارند؛ بنابراین برای این گروه باید اثبات شود که جنبش های معنوی جدید، مبانی مخصوص به خود دارند و با معنویت اسلامی و مبانی دینی ناسازگارند. این کار، نیاز به بیان شاخص های معنویت سکولار و مقایسه آن با تعلیمات دینی دارد. یکی از بهترین راه های مقابله با این پدیده آگاهی بخشی است. باید خود این فرقه ها و عرفان واره ها را توضیح داده و نشان دهیم که راه نجات انسان در آن ها نیست. اغلب بنیانگذاران این گونه عرفان ها انسانهای هستند که برای اغراض نفسانی خود این گروه ها را به راه انداخته اند.

اغلب این گروه ها شخص محورو متمرکز بر روی یک قطب یا پیشوا یا مرشد هستند که حداکثر استفاده های مادی و غیرمادی را از اعضا می کنند. اگر عرفان حقیقی و عرفان اسلامی به درستی به جوانان شناسانده شود جاذبه ای دارد که به فطرت جوان ها نزدیک تر است و جوانان به آن گرایش پیدا می کنند. بی شک مأموریت اصلی متوّلان تربیت دینی در درازمدت، عرضه معنویت اسلامی است. این اقدام نه راهکار، که یک استراتژی و راهبرد کلان در حوزه فرهنگ عمومی است. عرفان و شناخت حق به دو طریق میسر است: یکی، به طریق استدلال از اثر به مؤثر و از فعل و از صفات به ذات پی بردن است که این راه مخصوص حکما، فلاسفه و اندیشمندان است.

دوم، طریقه تصفیه باطن و تهذیب نفس و پاک سازی درون از بیگانه و زینت بخشیدن به روح است که این روش انبیا، اولیا و عرفا است و در این طریق کشف و شهود، تنها مجذوب شدگان پروردگار، توان گام نهادن را دارند. رسیدن به حق و حقیقت، مستلزم طی مراحل است تا نفس بتواند از حق و حقیقت بر طبق استعداد خود آگاهی یابد.

به عبارت دیگر، عرفا برخلاف حکما تنها به استدلال عقلی تمسک نمی کنند، بلکه مینای کارشان بر شهود و کشف است « عرفان و معرفت » عبارت است از: « شناسایی و آگاهی نسبت به امری خاص از راه مشاهده درونی و علم حضوری؛ ولی شناسایی و آگاهی از راه استدلال های عقلی را که در ماهیت خود باتوجه به مصداق معلوم، امری است کلی، علم گویند نه عرفان ».

مراجع

1. ابن سینا، حسین بن علی، (1405ق)، الشفاء، قم، نشر کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
2. ابن فارس احمد، (1420ق)، معجم مقاییس اللغة، بیروت، نشر دارالکتب اسلامیه.
3. ابن کثیر، اسماعیل ابن عمر، (1405ق)، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، نشر داراحیاء التراث العربی.
4. ابن منظور، محمد ابن مکرم، (1412ق)، لسان العرب، بیروت، نشر دار احیاء التراث العربی.
5. ابو العینین، حسن، (1416)، من الاعجاز العلمی فی القرآن الکریم، قاهره، نشر العبیکان.
6. ارسطو، (1379ش)، در آسمان، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، نشر هرمس.
7. ازهری، محمد بن احمد، (1421ق)، تهذیب اللغة، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
8. الخطیب، عبدالغنی، (1362ش)، قرآن و علم روز، ترجمه اسدالله مبشری، تهران، نشر مطبوعات عطایی.
9. طبرسی، ابی الفضل ابن حسن، (1414ق)، تفسیر مجمع البیان، نشر مؤسسه اعلمی، بی جا.
10. مکارم شیرازی، ناصر، (1371ش)، تفسیر نمونه، تهران، نشر دار الکتب اسلامیه.
11. آلوسی، ابوالفضل شهاب الدین سید محمود، (1405ق)، روح المعانی فی تفسیرالقرآن، بیروت، داراحیاء التراث.
12. اوبلاکر اریک، (1370ش) فیزیک نوین، ترجمه بهروز بیضایی، تهران، نشر قدیانی.
13. بوکای موریس، (1365ش)، مقایسه ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، ترجمه ذبیح الله دبیر، تهران، نشر فرهنگ اسلامی.
14. پاک نژاد، سید رضا، (1350ش) اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، تهران، نشر کتاب فروشی اسلامیه.
15. جعفری، عباس، (1379ش) فرهنگ بزرگ گیتاشناسی، تهران، نشر گیتاشناسی.
16. جوهری، اسماعیل ابن حماد، (1404)، صحاح اللغة، بیروت، دار العلم.
17. خوئی، سیدابوالقاسم، (1398ق)، البیان فی تفسیر القرآن، نشر مؤسسه احیاء آثار الامام خوئی، بی جا.
18. راغب اصفهانی، (1426)، مفردات الفاظ القرآن، بیروت، نشر ذوی القربی.
19. رومی محمد داوود قیصری، (1375)، شرح فصوص الحکم، به کوشش استاد سید جلال الدین آشتیانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
20. شر یعتی مزینانی، محمد تقی، (1371ش)، تفسیرنوین، تهران، نشر دفتر نشر فرهنگ معارف اسلامیه.
21. الشیرازی صدر الدین محمد، (1981م)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
22. طاهری محمدعلی، (1388)، عرفان کیهانی حلقه، تهران، انتشارات اندیشه ماندگار.
23. طباطبایی سید محمد حسین، (1415ق)، الرسائل التوحیدیه، تحقیق: مؤسسه النشر الاسلامی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین.
24. طباطبایی، سید محمد حسین، (1361ش)، المیزان فی تفسیرالقرآن، تهران، نشر اسلامیه.

25. عربی، محی الدین، (1405)، الفتوحات المکیه، تحقیق، عثمان یحیی، بیروت، دار صاد.

26. کتاب مقدس، (1383ش)، فترجمه فاضل خان همدانی، تهران، نشر اساطیر.

27. کلینی، محمد بن یعقوب، (1361ش)، اصول کافی، تهران، نشر دفتر نشر فرهنگ اهل البیت.

28. مجلسی، علامه، (1404ق)، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء.

29. مکارم شیرازی، (1376) ناصر، پیام قرآن، قم، نشر نسل جوان.

30. هاوکینگ، استفن، (1375ش)، تاریخچه زمان، ترجمه حبیب الله دادفرما، تهران، نشر کیهان.

نویسنده:

فاروق صفی&znj; زاد: استاد دانشگاه، محقق و پژوهشگر (اهل&znj; سنت)

فصلنامه حبل المتین شماره 11